

دربارهٔ یقین

و کشف المطالب آن

لودویگ ویتگنشتاین

ترجمه:

سید موسی دیباج



دربارهٔ یقین

و کشف المطالب آن

لودویگ ویتگنشتاین

ترجمه:

سید موسی دیباج



انتشارات مولی

سرشناسه: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹ - ۱۹۵۱ م.

Wittgenstein, Ludwig

عنوان و نام پدیدآور: درباره یقین و کشف المطالب آن/لودویگ ویتگنشتاین؛ ترجمه سیدموسی دیباج

مشخصات نشر: تهران، مؤرخ، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: دوازده، ۳۰۸ ص.؛ ۱۵/۵×۱۱/۵ سم

شابک: 978-600-339-074-4

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: [1970]. Über Gewissheit.

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان On certainty به فارسی برگردانده شده است.

یادداشت: کتاب حاضر توسط مترجمین و ناشران مختلف در سالهای متفاوت منتشر شده است.

موضوع: یقین

موضوع: Certainty

شناسه افزوده: دیباج، سیدموسی، ۱۳۳۵ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱: ۱۳۳۱: ۱۳۳۷ B۳۷۷

رده بندی دیویی: ۱۹۳

شماره کتابشناسی ملی: ۰۰۲۲۳۶۸

On Certainty Ludwig Wittgenstein



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳ - ۶۶۴۰۰۰۷۹

وب سایت: www.molapub.com • اینستاگرام: molapub • تلگرام: molapub • ایمیل: molapub@yahoo.com

درباره یقین و کشف المطالب آن

لودویگ ویتگنشتاین • ترجمه: سید موسی دیباج

چاپ اول: ۱۳۹۷ = ۱۴۳۹ • ۵۲۰ نسخه • ۲۹۳/۱
۹۷

شابک: 978-600-339-074-4 ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۷۴-۴

نگاره جلد: شادی میاندهی

حروفچینی: درجه کتاب • لیتوگرافی و چاپ: ایران مصور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



۹ ۷۸۰۰ ۳۳۹۰۰۷۴۴

فهرست مطالب

هفت
یازده

دربارهٔ یقین
(۱۳۰-۱)

کشف المطالب
(۳۰۱-۱۳۳)

۱۸۵	تجربه	۱۳۳	اثبات گزاره/دلیل / دلایل
۱۸۹	تحقیق	۱۳۷	اراده / رأی
۱۹۰	تردید	۱۳۷	است / این است
۱۹۲	تصویر	۱۳۹	استقراء
۱۹۲	تکرار	۱۴۰	اسطوره‌شناسی
۱۹۳	تمرین	۱۴۰	اشیاء مادی
۱۹۴	توانابودن	۱۴۱	اطمینان
۱۹۴	توهم	۱۴۸	اظهار
۱۹۵	جزم / گزاره‌های جزمی	۱۴۸	اعتماد کردن
۱۹۵	جغرافی	۱۵۰	اقتناع
۱۹۶	حافظه	۱۵۲	اقرار
۱۹۸	حالات ذهنی	۱۵۲	اقتناع
۱۹۹	حقایق	۱۵۳	امتحان / محک / آزمون
۲۰۱	حقیقت	۱۵۵	امکان خطا
۲۰۴	حکم	۱۵۹	آموختن
۲۰۵	خدا	۱۶۱	اندیشه
۲۰۶	خواب و رویا	۱۶۲	انسان
۲۰۷	خیال / تخیل	۱۶۲	بازی زبان
۲۰۸	خطا	۱۷۰	باور
۲۱۱	دانستن	۱۸۲	بدن
۲۱۵	دروغ / گزاره‌های دروغ	۱۸۲	بینه
۲۱۶	دستور زبان	۱۸۴	پنداشتن

شش / دربارهٔ یقین

۲۴۹	قضایای منطقی	۲۱۶	دلیل / بینه
۲۵۰	قواعد / قاعده	۲۱۷	دیگران
۲۵۳	کاربرد	۲۱۸	ذهن
۲۵۵	کودک	۲۱۸	را / داد / وضع
۲۵۷	گزاره‌های تجربی	۲۱۹	راستی / گزاره‌های درست
۲۶۰	گزاره‌های واقعی	۲۲۱	ریاضیات
۲۶۱	گزاره «می‌دانم»	۲۲۲	زبان
۲۷۶	محاسبه	۲۲۳	زندگی
۲۷۸	مطابقت	۲۲۳	شرایط
۲۷۸	معانی کلمات	۲۲۴	شک
۲۸۰	معنی گزاره	۲۳۸	شیمی
۲۸۳	معرفت	۲۳۸	عالم
۲۸۴	منطق	۲۳۹	علم
۲۸۵	مور	۲۴۰	علم تاریخ
۲۸۶	موضوعات طبیعی	۲۴۱	علم / علوم حساب
۲۸۷	موضوعات مادی	۲۴۳	عمل
۲۸۸	نامیدن	۲۴۵	فرض
۲۸۹	نظام	۲۴۶	فرضیه
۲۸۹	واقعیت	۲۴۶	فطری
۲۹۰	هست / هستی / است	۲۴۷	فلسفه
۲۹۳	یادآوردن	۲۴۷	فهم / فهمیدن
۲۹۴	یقین	۲۴۸	قانون کلی / قانون طبیعی

پیشگفتار مترجم

لودویگ یوزف یوهان ویتگنشتاین^۱ (۱۸۸۹-۱۹۵۱) را اگر نتوان مهم‌ترین فیلسوف عصر حاضر نامید اما می‌توان او را در کنار مارتین هیدگر^۲ از بنیانگذاران فلسفه معاصر دانست. او خانواده‌ای مرفه و هنرمند داشت. پدرش در صنایع فولاد اطریش دست داشت؛ برادرش یک پیانیست نامدار بود. در وین به دنیا آمد و تا چهارده سالگی در آنجا مشغول تحصیل بود. سه سال از دوران تحصیل مقدماتی خود را در لینس گذراند و برای تحصیل در رشته مهندسی به برلین رفت. در ۱۹۰۸ عازم انگلستان شد و به عنوان مهندسی پژوهشگر، در دانشگاه منچستر مشغول کار شد و به طراحی موتورهای جت برای هواپیماهای جنگی پرداخت. بعد از چندی رشته خود را از مهندسی به ریاضیات تغییر داد و به مبانی فلسفی ریاضیات علاقمند شد. در این زمان با شوق به مطالعه عالم چونان اراده و مثال^۳ شوپنهاور و به طور تصادفی اصول ریاضی^۴ راسل (به ضمیمه ارجاعات آن به فلسفه واقع‌گرای ریاضیات فرگه) پرداخت. آشنایی با کتاب اخیر و توصیه فرگه (در سال ۱۹۱۱) سبب شد تا او تحت نظارت راسل در فاصله ۱۹۱۳-۱۹۱۲ به مدت پنج ترم در کالج ترینیتی دانشگاه کمبریج به تنظیم آراء ذهنی خود بپردازد که بعدها در تراکتاتوس آورده شد. همزمان با مطالعه منطق ریاضی به انجام آزمایش‌هایی درباره ریتم و وزن در موسیقی پرداخت. ویتگنشتاین با شروع جنگ جهانی اول به وین بازگشت و جزو داوطلبان خدمت در ارتش اتریش، در جبهه شرقی مشغول شد و بارها به دلیل

1. Ludwig Josef Johann Wittgenstein.

2. Martin Heidegger.

3. *The World as Will and Idea.*

4. *Principles of Mathematics.*

شجاعت مورد تشویق قرار گرفت. در نوامبر سال ۱۹۱۸ در زمرة نیروهای جنوبی توسط ارتش ایتالیا اسیر شد و تا پایان جنگ در اسارت ماند. در سال ۱۹۲۱ تراکتاتوس به زبان آلمانی منتشر شد.

این کتاب در سال بعد توسط سی. کی. اُگدن^۱ به انگلیسی ترجمه شد و در حلقهٔ وین تأثیر بسیاری گذارد. ویتگنشتاین بر پایهٔ اتمیسم منطقی^۲ در تراکتاتوس^۳ مدعی است که قضایای منطق و ریاضی توتولوژی‌اند. این اصلی است که در پوزیتیویسم منطقی و امپیریسم همچون مبنای اولیه تلقی می‌شود. در تراکتاتوس یک اسم تنها در زمینهٔ یک جمله معنی دارد. در حالی که راسل در اتمیسم منطقی^۴ خود معنی را عبارت از موضوع مسمی (حامل اسم) می‌داند. در تراکتاتوس «اسم» یک موضوع است و همان موضوع معنای آن است. در جایی که ادراک در نظر راسل مستلزم آشنایی با حامل نام و اسم است، ادراک برای ویتگنشتاین امری روحی شمرده می‌شود و بنابراین مورد بحث واقع نمی‌شود. در تفکر اتمیسم منطقی نفوذ به گزارهٔ « x وجود دارد» خود به خود معنی دارد حتی اگر آن گزاره راست نباشد و x وجود نداشته باشد. برای راسل در قضیهٔ فوق ارتباط به موضوع تسمیه شده یا حامل اسم خارجی بازمی‌گردد و بنابراین بی‌معنی است و برای ویتگنشتاین این مسئله به روانشناسی بازمی‌گردد و در آنجا می‌توان گره آن را باز کرد. در هر صورت یک اسم را نمی‌توان با یک تعریف تجربه کرد زیرا اسم علامتی ابتدایی است و چنان که راسل دربارهٔ علائم بسیط می‌گوید غیر قابل تجزیه و تحلیل است.

ویتگنشتاین از پایان جنگ جهانی تا ۱۹۲۶ در اتریش معلم مدرسه بود. او در این زمان از زندگی خود چندان راضی نبود و گاهی اوقات به خودکشی می‌اندیشید؛ در ۱۹۲۹ در یک صومعه مشغول شد و در این زمان بود که تمایل پیدا کرد تا بار دیگر به فلسفه بیایندیشد. این بار با کسانی نظیر موریس شلیک^۵، رودلف کارناب^۶،

1. C. K. Ogden.

2. Logical Atomism.

3. Tractatus.

4.

5. Moritz Schlick.

6. Rudolf Carnap.

فریدریش ویزمان^۱ و هربرت فیگل،^۲ اعضای حلقه وین، حلقه‌ای که هنوز با به عرصه حیات نگذاشته بود، مشغول فحص و بحث فلسفی شد. با بازگشت به کمبریج در ۱۹۲۹ تمایلات فلسفی او بار دیگر جان گرفت. در این زمان مطالب وی در فلسفه از شهرت کافی برخوردار شده بود، تا جایی که حتی جی. ام. مور تحت تأثیر آراء او قرار گرفت. ویتگنشتاین در کمبریج تحلیل‌های فلسفی تازه‌ای در باب زبان ارائه داد که از دیدگاه‌های قبلی او در تراکتاتوس متمایز بود. این تحلیل‌ها به مبانی تازه نضج یافته پوزیتیویسم منطقی جان و روحی عمیق می‌دهید. در حالی که او در تراکتاتوس بر ساختارهای صوری منطقی و ریاضیات پای می‌فشرد اینک به تحلیل جریان‌های زبان مرسوم علاقمند شده بود. از این دیدگاه یک واژه به مثابه بخشی از جمله معنی دارد، به طوری که معنای واژه همان معنای حامل (موضوع تسمیه شده) آن نیست. کاربرد خاص یک اسم [تنها] مستلزم آشنایی با حامل نیست. بلکه با اضافه کردن یک اسم خاص در محل - استدلال قضیه حملی «x وجود دارد» گزاره‌ای با معنی به دست می‌آید. اسامی ممکن است تجزیه‌ناشدنی باشند اما مستلزم نیست که آنها را نتوان توضیح داد. با این دیدگاه جدید ویتگنشتاین معتقد است که اسامی را می‌توان توصیف کرد کما اینکه آنها را توضیح می‌دهیم. نامیدن یا تسمیه تمهیدی برای یک توصیف است نه مانعی از برای توصیف.

ویتگنشتاین در طی حیات خویش، تنها فرصت یافت تا تراکتاتوس را به چاپ رساند. تحقیقات فلسفی، درباره یقین، یادداشت‌های آبی و قهوه‌ای (که همراه با تفسیر توسط این مترجم به چاپ خواهد رسید) از دیگر کتاب‌های مهم اوست که پس از حیات وی منتشر شده است.

سید موسی دیباج

استاد فلسفه دانشگاه تهران

adibaj@ut.ac.ir

1. Friedrich Wismann.

2. Herbert Feigl.

مقدمه

آنچه در اینجا می‌آوریم متعلق به یک سال و نیم آخر زندگی ویتگنشتاین است. او در نیمه سال ۱۹۴۹ به دعوت نورمن مالکم^۱ از ایالات متحده دیدار کرد و در خانه وی در ایتا کا^۲ اقامت گزید. مالکم هم چون یک محرک، علاقه ویتگنشتاین به «دفاع از فهم عام» مور را برمی‌انگیخت، به عبارتی ادعای وی در شناخت برخی از قضایای متفن چون «این دستی است و آن دستی دیگر»، و «زمین مدت‌ها پیش از حیات من وجود داشته» است، و «من هرگز از سطح زمین جدا نبوده‌ام». نخستین این قضایا را مور در «اثبات عالم خارجی» آورده است. دو قضیه دیگر در «دفاع از فهم عام» او، که ویتگنشتاین از مدت‌ها پیش بدانها توجه داشت و به مور گفته بود که این بهترین مقاله وی بوده است؛ و مور نیز تصدیق کرده بود. این کتاب مشتمل است بر تمام آنچه که ویتگنشتاین از آن زمان تا هنگام مرگش درباره این عنوان یعنی دفاع از فهم عام نوشت. این دست‌نوشته سیاه‌های نخستین اوست و وی در قید حیات نماند تا آن‌ها را دستنچین کرده و مرتب سازد.

این نوشته‌ها به چهار بخش تقسیم می‌شود؛ ما این تقسیمات را در بند ۶۵، بند ۱۹۲، و بند ۲۹۹، نشان داده‌ایم. آنچه که به اعتقاد ما بخش اول می‌باشد در بیست ورق بزرگ کاغذ خط دار بی تاریخ نوشته شده است. ویتگنشتاین این اوراق را در اتاقش در خانه جی. ای. ام. انسکب^۳ واقع در آکسفورد بجا گذاشته بود، جایی که او از

1. Norman Malcolm.

2. Ithaca.

3. G. E. M. Anscombe.

آوریل ۱۹۵۰ تا فوریه ۱۹۵۱ زندگی می‌کرد (به غیر از سفر وی به نروژ در پاییز). من، جی. ای. ام. احساس می‌کنم که ویتگنشتاین اینها را در وین نوشته بود یعنی جایی که در آن از کریسمس تا ماه مارس پیش اقامت داشته است؛ اما اکنون نمی‌توانم دلیل این احساس را به خاطر آورم. مابقی در یادداشت‌های کوچک تاریخ‌دار می‌باشد؛ در نوشته‌های پایانی، معمولاً به تاریخ نوشتن آنها اشاره شده است. آخرین یادداشت متعلق به دو روز قبل از مرگ وی در ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ می‌باشد. ما تاریخ یادداشت‌ها را همانگونه که در دستنویس‌ها آمده، به دقت آورده‌ایم. به هر حال، شماره‌گذاری بخش‌های مجزا توسط ویرایشگران انجام شده است این همهٔ آن چیزی نیست که ویتگنشتاین در این دوره نوشت. به غیر از این مقدار معتناهی نیز دربارهٔ مفاهیم رنگ به رشتهٔ تحریر درآورد، و این تحریرات را به طرز موزن دستچین و مرتب ساخت. امیدواریم بعد از تکمیل بخش دوم تحقیقات فلسفی یک جلد حاوی این دوره و دیگر نوشته‌ها را به چاپ برسانیم به نظر مناسب می‌آید که این اثر به تنهایی منتشر شود. این اثر دلخواهی انتخاب نشده است؛ ویتگنشتاین یادداشت‌های خود را که ظاهراً در چهار دورهٔ جداگانه در طی این هیجده ماه برداشته، تحت عنوان مجزایی علامت‌گذاری کرده و بحث جامع و فاردی از موضوع ارائه داده است.

جی. ای. ام. انسکب

جی. اچ. فون رایت

دربارهٔ یقین

لودویگ ویتگنشتاین

۱

اگر می‌دانید که این خود یک دست هست* مابقی را به خودتان وامی‌گذاریم. هنگامی که کسی می‌گوید گزاره‌ای این چنین قابل اثبات نیست، مسلماً بدان معنی نیست که آن گزاره ممکن نیست از گزاره‌های دیگر ریشه گرفته باشد؛ هر گزاره‌ای ممکن است از گزاره‌های دیگر استنتاج شود. اما این گزاره‌ها از نفس آن گزاره یقینی‌تر نیست. اچ. نیومن^۱ این را مورد ملاحظه قرار داده است.

۲

از اینکه آن به من — یا به هر کس دیگر — این چنین نمودار می‌گردد، نتیجه نمی‌شود که چنین است.

پرسش این است که آیا معنی دارد دربارهٔ آن شک کنیم.

*. G. H. Von Wright.

Common of .G.E. Moor, Proof of an Exrenal World,"in *Proceedings of the British Academy* 1939, "A Defence of Common of Common Sense" in *Contemporary British Philosophy, and Series*; J.H. Muirhead Herausg. 1925. Beide Schriften Sind auch zu finden in Moor's *Philosophical Papers*, London, George Allen and Unwin 1959. Herausg.

I. H. Newman.

۳

به عنوان مثال اگر کسی بگوید «نمی‌دانم آیا اینجا یک دست وجود دارد»، می‌توان به او گفت «دقیق‌تر نگاه کن». این امکان اقناع شخص، از ادات بازی زبان^۱ است، از صور ذاتی آن.

۴

«من می‌دانم که یک انسان هستم». برای اینکه دریابی به چه سبب معنای این گزاره مبهم است، به نفی آن بیندیش. حداکثر می‌تواند به معنی «می‌دانم که اعضای انسانی دارم» اعتبار شود (به عنوان نمونه یک مغز دارم که با وجود این هرگز کسی آن را ندیده است). اما در مورد گزاره‌ای چون «می‌دانم یک مغز دارم» چطور؟ آیا می‌توانم در آن شک کنم؟ زمینه‌ای برای شک موجود نیست! همه له آن سخن می‌گویند و هیچ چیز علیه آن نیست. معذالک قابل تصور است که مجموعه‌ام به هنگام عمل، تهی باشد.

۵

امکان ثبوت خطای یک گزاره منوط است به آنچه من از این به بعد، به عنوان تعینات آن گزاره اعتبار می‌کنم.

۶

اکنون، آیا انسان می‌تواند آنچه را که می‌داند احصاء کند؟ رک و راست، من باور ندارم. زیرا در غیر این صورت عبارت «می‌دانم» در جای خود به کار نرفته است. و یک حالت فکری نادر و بسیار مهم از طریق این به کارگیری غلط آشکار می‌گردد.

۷

زندگی‌ام نشانگر این است که می‌دانم یا مطمئن هستم که در آنجا یک صندلی یا یک در یا مانند آن وجود دارد. — به عنوان مثال به دوستی می‌گویم — «آن صندلی را به آنجا ببر» یا «در را ببند»، و غیره و قس.

۸

تمایز بین مفهوم «دانستن» و مفهوم «یقین داشتن»، اصلاً چندان اهمیتی ندارد، مگر زمانی که مراد از «می‌دانم» این باشد که نمی‌توانم بر خطا باشم. برای مثال در یک دادگاه حقوقی در هر بخش از شهادت «یقین دارم» می‌تواند جایگزین «می‌دانم» گردد. حتی می‌توان در نظر آورد که در دادگاه گفتن «می‌دانم» ممنوع باشد. در یک عبارت در ویلهلم مایستر^۱ «تو می‌دانی» یا «تو می‌دانستی» به معنی «تو یقین داشتی» به کار رفته است، حقایق از آنچه وی می‌دانسته جداست.

۹

اکنون آیا در جریان زندگی خویش مطمئنم که می‌دانم اینجا یک دست است که وجود دارد - دست خود من؟

۱۰

آیا می‌دانم که مرد بیماری اینجا دراز کشیده است؟ [عبارتی]^۲ بی‌معنی! در کنار تخت او نشسته‌ام، با دقت به صورت او می‌نگرم. با این وجود، آیا نمی‌دانم که اینجا یک بیمار دراز کشیده است؟ نه پرسش و نه پذیرش این، بیش از گزاره «من اینجا هستم» معنی نمی‌دهد، گزاره‌ای که بسته به پیش‌آمد موقعیت مناسب، هر لحظه می‌توانم آن را به کار گیرم. - پس آیا « $2 \times 2 = 4$ » هم بی‌معنی است و جز در مواردی خاص، یک گزاره متعلق به علم حساب نیست؟ « $2 \times 2 = 4$ » یک گزاره متعلق به علم حساب است - نه «در موارد خاص» و نه «در همه موارد» - بلکه جمله منطوق یا مکتوب « $2 \times 2 = 4$ » ممکن است در زبان چینی معنای دیگری افاده کند یا نکند یا بی‌معنی^۳ باشد، و از این مشاهده می‌شود که یک گزاره تنها در کاربرد است که معنی دارد. و

1. Wilhelm Meister.

۲. در مواردی همچون جاهایی که مراجع ضمائر در عبارات مبهم بوده یا عبارتی نیاز به ذکر قرینه داشته است مترجم کوشیده، مراجع مذکور را درون [] بیاورد. در سایر موارد توضیحات الحاقی درون [] از مؤلف و یا مصححین متن آلمانی است.

3. Aufgelegter unsinn.

به نظر می‌رسد «من می‌دانم که یک مرد بیمار اینجا دراز کشیده است» در جای نامناسب به کار برده شده است؛ در ظاهر بی‌معنی نیست بلکه بیشتر نتیجهٔ منطقی آن [وضعیت نامناسب] است، تنها بدین دلیل که انسان می‌تواند به خوبی و به سادگی وضعیتی متناسب با آن گزاره را در نظر آورد، و فکر کند که مورد [استعمال] کلمات «می‌دانم که...» همواره در جایی است که هیچ شک و وجود ندارد (تا جایی که حتی بیان شک نامعقول شود).

۱۱

درست نمی‌فهمیم که کاربرد «می‌دانم» چگونه تخصیص یافته است.

۱۲

زیرا «من می‌دانم» ظاهراً توصیف حالتی از امور است که تضمین می‌کند آنچه معلوم است، یک حقیقت است. آدمی همیشه عبارت «فکر می‌کردم می‌دانم که» را فراموش می‌کند.

۱۳

زیرا این‌طور نیست که گزاره، «چنین است» را بتوان از اظهار فردی دیگر: «می‌دانم که این‌طور است» استنباط کرد، همچنین نمی‌توان آن را از تصدیق توأم با دروغ نبودن آن استنباط کرد. اما آیا من از گفتهٔ خویش «می‌دانم هکذا» نمی‌توانم «چنین است» را استنباط کنم؟ آری. «آنجا یک دست وجود دارد» نیز از این گزاره که «او می‌داند آنجا یک دست وجود دارد» حاصل می‌شود، اما از این اظهار وی که «می‌دانم» نتیجه نمی‌شود... که او آن را می‌داند.

۱۴

ابتدا باید اثبات گردد که وی می‌داند.

۱۵

باید اثبات گردد که امکان خطا، وجود ندارد. اطمینان از اینکه «من می‌دانم» کافی نیست. زیرا، فقط این اطمینان داده می‌شود که نمی‌توانم برخطا باشم، و ضروری است که به‌طور عینی دلیلی آورده شود که دربارهٔ آن برخطا نیستیم.

۱۶

«اگر چیزی را می‌دانم، پس همچنین می‌دانم که آن را می‌دانم، و قس علیهذا»، و منجر می‌شود به این که: «آن را می‌دانم» یعنی «نمی‌توانم درباره آن برخطا باشم». اما خطاناپذیر بودنم نیاز به دلیل عینی دارد.

۱۷

اینکه فرض کنید در حالی که به یک شیء اشاره می‌کنم بگویم «نمی‌توانم برخطا باشم که: آن یک کتاب است». خطا اینجا به چه می‌ماند؟ و آیا هیچ تصویر روشنی از آن دارم؟

۱۸

«می‌دانم» بیشتر بدین معنی است: من دلایل درستی برای سخنم دارم. بنابراین اگر شخص دیگری با بازی زبان آشنا باشد خواهد پذیرفت که من می‌دانم. شخص دیگر، اگر با بازی زبان آشنا باشد، می‌باید بتواند تصور کند که چگونه ممکن می‌شود که آدمی چنین چیزی را بداند.

۱۹

بنابراین جمله «می‌دانم که اینجا یک دست هست» را می‌توان ادامه داد: زیرا این دست من است که به آن نگاه می‌کنم». در این هنگام انسان معقول شک نخواهد کرد که من می‌دانم. — یک ایده آلیست نیز شک نخواهد کرد؛ بلکه او خواهد گفت که قصد وی شک عملی که مردود است نیست، بلکه شک دیگری ورای آن شک عملی است. خبط بودن آن را باید به شیوه دیگری نشان داد.

۲۰

به عنوان مثال «شک درباره وجود عالم خارج» به معنای شک درباره وجود یک سیاره نیست که مشاهدات بعدی ثابت کند وجود دارد. — با این وصف آیا [می‌توان گفت] مور قصد داشت بگوید دانستن اینکه اینجا دست او وجود دارد نوعاً با علم به وجود سیاره کیوان فرق دارد؟ در غیر این صورت می‌توان به آنها که شک دارند، کشف سیاره کیوان را خاطر نشان کرد و گفت که وجود آن اثبات گردیده است، و ایضاً وجود عالم خارج.

۲۱

فی الواقع دیدگاه مور در این خلاصه می‌شود که: مفهوم «دانستن» شبیه است به مفهوم «باور داشتن»، «گمان داشتن»، «شک کردن»، «متقاعد شدن» و این که عبارت «من می‌دانم...» نمی‌تواند خطا باشد. و اگر این طور هست، پس از چنان سخنی می‌توان درستی آن را نتیجه گرفت. و در این جا صورت «فکر می‌کردم که می‌دانم» بار دیگر لحاظ شده است. — اما اگر این صورت اخیر ناپذیرفتنی باشد، به لحاظ منطقی خطای در ادعا نیز می‌باید ناممکن باشد. و هرکس با بازی زبان آشنا باشد می‌باید این را تشخیص دهد؛ اطمینان دادنِ یک انسان موثق که می‌داند، نمی‌تواند هیچ کمکی بکند.

۲۲

اینکه می‌باید باور داشته باشیم شخص موثقی را که می‌گوید «نمی‌توانم بر خطا باشم»، یا می‌گوید «برخطا نیستم»، به راستی با اهمیت است.

۲۳

اگر من نمی‌دانم که آیا کسی دو دست دارد (به فرض بر اینکه دستان او قطع شده باشد یا نه)، چنانچه وی قابل اعتماد باشد، اطمینان خاطر او به اینکه دو دست دارد را باور خواهم کرد. و اگر بگوید آن را می‌داند، می‌تواند صرفاً نشانهٔ این باشد که وی توانسته مطمئن باشد، از این رو که مثلاً بازوان وی هنوز با پوشش و نوار زخم‌بندی و غیره و غیره پوشیده نشده است. باور من به این انسان موثق و قابل اعتماد از صدق این مطلب ریشه می‌گیرد که برای او امکان اطمینان یافتن وجود دارد. اما آن کس که می‌گوید چه بسا اشیاء طبیعی وجود نداشته باشد، این را تصدیق نمی‌کند.

۲۴

پرسش یک ایده‌آلیست چیزی مانند این خواهد بود: «از چه روی به وجود دستهایم شک نکنم؟» (و پاسخ این پرسش نمی‌تواند این باشد: می‌دانم که آنها وجود دارند.) اما کسی که چنین پرسشی می‌کند این حقیقت را ملاحظه می‌کند که شک دربارهٔ وجود صرفاً در بازی زبانی مؤثر است، بنابراین، ضرورت داشت نخست می‌پرسیدیم: چنین شکی به سان چیست؟ و این را به فوریت در نمی‌یابیم.

۲۵

آدمی ممکن است حتی درباره اینکه «اینک اینجا دستی هست» برخطا باشد. فقط در شرایطی خاص این خطا ناممکن می شود. - «حتی در یک محاسبه می توان خطا کرد - فقط در شرایط خاص می شود خطا نکرد.»

۲۶

اما آیا شرایطی که به نحو منطقی خطا را طرد کند می تواند قواعد محاسبه را چونان یک قاعده به کار بندد؟
اینجا قاعده چه سودی برای ما دارد؟ آیا ممکن نیست (بار دیگر) در به کارگیری آن به خطا رویم؟

۲۷

به هر حال، اگر فرد بخواهد چیزی شبیه به یک قاعده بیاورد، شامل تعبیر «در شرایط عادی» خواهد بود. و ما شرایط عادی را تشخیص می دهیم اما نمی توانیم آن را به نحو دقیق توصیف کنیم. نهایت اینکه می توانیم سلسله ای از شرایط غیرعادی را توصیف کنیم.

۲۸

«آموختن یک قاعده» چیست؟ - این چنین.
«انجام خطا در به کارگیری آن» چیست؟ این چنین. و آنچه در اینجا بدان اشاره شد چیزی نامعین است.

۲۹

ممارست در به کارگیری یک قاعده، خطا کردن در کاربرد آن را نیز نشان می دهد.

۳۰

اگر کسی از چیزی اطمینان حاصل کند می گوید: «آری، حساب درست در آمد»، اما وی این را از حالت یقین خود به دست نیاورده است. آدمی از یقین خویش استنتاج نمی کند اشیاء چگونه اند.
یقین گویی آوایی است که آدمی با آن اعلام می دارد اشیاء چگونه اند، اما از این آوا، ذیحق بودنش نتیجه نمی شود.

۳۱

گزاره‌هایی است که آدمی گویی افسون شده، بارها و بارها به آن بازمی‌گردد — می‌خواهم این پیرایه‌ها را از زبان فلسفی این گزاره‌ها بزدايم.

۳۲

مطلب مورد شناخت مور این نیست که آنجا دستی وجود دارد، بلکه این است که اگر می‌گفت «البته ممکن است دربارهٔ این برخطا باشم» ما او را درک نمی‌کردیم. باید بپرسیم «ارتکاب چنین خطایی به چه می‌ماند؟» — از برای مثال کشف اینکه آن یک خطا بوده است به چه می‌ماند؟

۳۳

بنابراین جمله‌هایی که ما را هیچ فراتر نمی‌برد حذف می‌کنیم.

۳۴

آیا اگر انسان محاسبه را بیاموزد این را نیز می‌آموزد که می‌تواند به محاسبهٔ آموزگارش تکیه کند؟ با همهٔ این حرف‌ها این توضیحات می‌باید زمانی به انتها برسد. آیا این را هم می‌آموزد که می‌تواند به حواس خود اطمینان داشته باشد — زیرا در واقع در بسیاری موارد به او گفته می‌شود که در چنین و چنان مورد خاصی تو نمی‌توانی به حواس خود اطمینان داشته باشی؟ — قاعده و استثناء.

۳۵

اما آیا نمی‌توان تصور کرد که هیچ شیئی یا موضوع مادی وجود نداشته باشد؟ من نمی‌دانم. و باز هم «اشیاء مادی وجود دارند» بی‌معنی است. آیا فرض بر این است که آن گزاره‌ای تجربی باشد؟

و آیا چنین گزاره‌ای: «به نظر می‌رسد اشیاء مادی وجود دارند؟» تجربی است.

۳۶

«الف یک شیء مادی است» آموزشی است که فقط به کسی می‌دهیم که هنوز معنی «الف» را درک نمی‌کند، یا نمی‌داند «شیء مادی چیست». بنابراین آموزشی است دربارهٔ کاربرد کلمات، و «شیء مادی» یک مفهوم منطقی است. (مانند رنگ،